

اخلاق و آسیب‌های اجتماعی

استاد مصطفی ملکیان^۱

بهمن ۱۳۸۷

^۱ صاحب‌نظر در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق و معرفت‌شناسی

در مورد اخلاق و آسیب‌های اجتماعی سه تفکر وجود دارد، به عبارت دیگر مجموعه مطالعات صاحب‌نظران غربی در مورد اخلاق و آسیب‌های اجتماعی قابل تقسیم به این سه تفکر است:

۱- آسیب‌های اخلاقی یکی از آسیب‌های اجتماعی است. به نظر برخی از متفکران آسیب اخلاقی یکی از مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی، و به نظر برخی دیگر، مهم‌ترین آسیب اجتماعی است. در صورتی که آسیب‌های اجتماعی فهرست‌بندی شوند، آسیب‌های اخلاقی یکی از آسیب‌های اجتماعی است. ارتباط اخلاق و آسیب‌های اجتماعی به این جهت تصدیق می‌شود که خود آسیب‌های اخلاقی، مهم‌ترین آسیب اجتماعی است.

۲- اخلاقی زیستن و یا اخلاقی نزیستن چه تأثیری بر کاهش یا افزایش آسیب‌های اجتماعی دارد؟ اخلاقی زیستن و طبق موازین اخلاقی زندگی کردن می‌تواند باعث ریشه‌کن کردن و یا حداقل کاهش آسیب‌های اجتماعی شود و از طرف دیگر اخلاقی نزیستن و دور از احکام اخلاقی بودن باعث پدیدار شدن و افزایش آسیب‌های اجتماعی شود. بسیاری از تحقیقات روانشناسی اجتماعی و فلسفی نشان داده است که زندگی بر پایه‌ی احکام اخلاقی و بالعکس، تأثیر مستقیمی بر کاهش یا افزایش آسیب‌های اجتماعی دارد. به طور مثال اگر شهروندان با صداقت، عدالت، احسان، تواضع و شفقت بیشتر نسبت به هم زندگی کنند، این نوع زندگی اخلاقی می‌تواند بر کاهش آسیب‌های اجتماعی کشور مؤثر باشد.

۳- تفکر سوم درست بر عکس تفکر دوم، بر این موضوع تأکید دارد که آسیب‌های اجتماعی بر عدول مردم از اخلاق مؤثر است و خود آسیب‌ها آستانه‌ی اخلاقی زیستن انسان‌ها را کم‌رنگ می‌کنند، به این معنی که هر چه آسیب‌های اجتماعی در جامعه بیشتر باشد، موازین اخلاقی زندگی کردن شهروندان مشکل‌تر می‌شود. (میان پژوهشگران در خصوص شمار و تعداد آسیب‌های اجتماعی در جوامع اختلاف نظر وجود دارد، لیکن طبق آخرین تحقیقات رده‌شناسی توسط جامعه‌شناسان ۳۶ آسیب اجتماعی در جوامع مدرن شناسایی شده است).

در دهه‌ی ۱۹۶۰ تعدادی از روانشناسان اجتماعی معروف فرانسوی با همکاری یک مؤسسه‌ی تحقیقاتی بزرگ در اروپا یک مرکز شبانه‌روزی تأسیس کردند. در این شبانه‌روزی، نوجوانان ۱۲ تا ۱۹ سال آموزش می‌دیدند و زندگی می‌کردند. مدت یک سال همه چیز به صورت عادی جریان داشت و آزمایشات مختلف کمی و کیفی بر روی این نوجوانان انجام گرفت. در طول این یک سال هر نوجوان در سه وعده غذایی با احتساب میان وعده‌های غذایی، ۸۰۰ گرم غذا می‌خورد. بعد از یک سال آهسته آهسته و آگاهانه شایعه کردند به علت وضعیت اقتصادی نابسامان شبانه‌روزی ممکن است غذا به لحاظ کمی و کیفی جیره‌بندی شود.

به مدت شش ماه بعد از این شایعه، میزان غذای مصرفی هر فرد از ۸۰۰ گرم به ۱۲۰۰ گرم افزایش یافت. هنگامی که عملاً جیره‌بندی را آغاز کردند، مصرف غذا از ۱۲۰۰ گرم به ۱۵۰۰ گرم رسید و حتی در اواخر این دوره‌ی چهار ساله، نوجوانانی بودند که در شبانه‌روز بیش از ۵ کیلو غذا می‌خوردند. دلیل افزایش مصرف این بود که نوجوانان آینده‌ی خود را مبهم می‌دیدند.

زمانی که وضع شبانه‌روزی در حالت عادی قرار داشت، افراد غذاهای خود را به یکدیگر تعارف می‌کردند و نسبت به یکدیگر رابطه‌ی مبتنی بر نیکوکاری، شفقت و نوعی از خودگذشتگی نشان می‌دادند. اما هنگامی که شایعه کمبود غذا مطرح شد، تعارفات و رعایت ادب و رفتارهای مهربانانه نسبت به یکدیگر کمتر شد. در واقع اخلاقی زیستن بر پایه‌ی عدالت، احسان، رعایت ادب و... به دلیل مبهم بودند آینده، به مرور کمرنگ شد.

آتیه مبهم وضع افراد به لحاظ فقر، پیدا شدن شغل و... آستانه‌ی اخلاقی را کمتر می‌کند. به‌طور مثال در جامعه‌ای که همه‌ی افراد با هر تخصصی می‌توانند شغل داشته باشند، کارشکنی، حسادت، سخن‌چینی، چابلوسی و... کمتر است. به‌طور کلی در جامعه‌ای که نیازهای اساسی انسان‌ها تأمین شود، افراد بر پایه‌ی موازین اخلاقی زندگی می‌کنند. در جامعه‌ای که میان درآمد افراد و مخارج آنها تعادل وجود ندارد، (مثلاً فردی در ماه سیصد هزار تومان درآمد و یک میلیون تومان خرج دارد) رشوه، کم‌کاری، احتکار، سرقت، گران‌فروشی و... بیشتر است.

بحث فیلسوفان قدیم اخلاق بر سر این بود که دایره‌ی شمول احکام اخلاقی تا کجاست؟ به چه چیزهایی می‌توان حکم اخلاقی بودن داد؟ به لحاظ اخلاقی به چه چیزهایی می‌توان گفت خوب یا بد؟

در پاسخ به این سوال دیدگاه‌های مختلفی از فیلسوفان قدیم و جدید وجود دارد:

۱- برخی از فیلسوفان قدیم معتقد بودند دایره‌ی شمول احکام اخلاقی، افعالی هستند که انسان‌ها با اندام و جوارح بدنشان انجام می‌دهند. در واقع وقتی گفته می‌شود فلان کار خوب یا بد و درست یا نادرست است، به افعالی که انسان‌ها با اعضاء بدن و اندامشان انجام می‌دهند اشاره دارد. این کارها به "افعال جوارحی" معروف هستند.

۲- گروه دومی از فیلسوفان قدیم اعتقاد داشتند که به جز افعال جوارحی، افعالی که انسان‌ها در درون خودشان انجام می‌دهند، نیز مشمول احکام اخلاقی هستند. به این مفهوم که اگر فردی در درون خود کاری که حتی ظهور و جلوه‌ی بیرونی ندارد هم انجام دهد، خوب یا بد آن را می‌توان از لحاظ اخلاقی تشخیص داد. به‌طور مثال اگر فردی در درون، خود را برتر از دیگران بداند، آن فرد به لحاظ اخلاقی حالت

درونی بد و ردلی دارد و یا اگر فردی در درون خود از هستی سپاسگزار باشد، این سپاسگزاری درونی حتی اگر به زبان هم نیاید به لحاظ اخلاقی خوب و مثبت است.

دایره‌ی شمول احکام اخلاقی خوبی، بدی، فضیلت، ردیلت و... فقط افعال بیرونی، ظاهری و جوارحی نیستند، بلکه افعال درونی و باطنی که در داخل افراد انجام می‌گیرد را نیز شامل می‌شود.

۳- بعضی دیگر از فیلسوفان قدیم معتقد بودند علاوه بر افعال ظاهری و باطنی، شمول احکام اخلاقی را به خود انسان هم می‌توان نسبت داد. به طور مثال می‌توان گفت گاندی و حضرت علی(ع) به لحاظ اخلاقی انسان‌های خوبی هستند و برعکس معاویه، هیتلر، صدام و... به لحاظ شخصیتی انسان‌های بد و ردلی هستند. بنابراین می‌توان گفت احکام اخلاقی بر شخصیت و منش انسان‌ها نیز تأثیرگذار است.

در دوران مدرنیته دو مبحث جدید بر شمول احکام اخلاقی اضافه شده است:

۱- به غیر از افعال فردی که انسان‌ها انجام می‌دهند، **نهادهای اجتماعی** هم به لحاظ اخلاقی اهمیت دارند. نهادهای اجتماعی مثل نهاد خانواده، اقتصاد، سیاست، حقوق، تعلیم و تربیت، ارتباطات، علم و فن، هنر و... نیز خوب و بد دارند. برخلاف دوران قدیم، در دوران مدرنیته، نظام‌ها و نهادها نیز مورد داوری قرار می‌گیرند. به‌طور مثال فردی که به لحاظ افعال بیرونی و درونی پاک باشد، نمی‌تواند در یک نظام استبدادی زندگی کند زیرا نظام استبدادی فی‌نفسه به لحاظ اخلاقی ناسالم است. یا مثلاً در دوره‌ای تعلیم و تربیت مبتنی بر تنبیه، خوب و درست به شمار می‌آمد، ولی امروزه تعلیم و تربیت با چنین تصویری ناپسند و نادرست است. یا در نهاد اقتصاد، نحوه‌ی تولید، توزیع، مصرف و مبادلات سوسیالیسم از لحاظ اخلاقی خوب یا بد است.

۲- در دوران مدرنیته نسبت به **وضعیت‌های اجتماعی** داوری اخلاقی می‌شود.

آیا شکاف بیش‌اندازه‌ی فقیر و غنی در یک جامعه قابلیت داوری اخلاقی دارد؟ شکاف میان فقیر و غنی در جامعه فی‌نفسه به لحاظ اخلاقی منفی است و بی‌اعتمادی و اعتماد کامل به یک حکومت نیز به لحاظ اخلاقی بد است.

اگر ما بپذیریم نهادها و وضعیت‌های اجتماعی مشمول احکام اخلاقی هستند، می‌توان از منظر اخلاقی به آسیب‌های اجتماعی نگاه جدیدی داشت. در این نگاه، **بدترین و منفی‌ترین وضعیت اجتماعی** به لحاظ اخلاقی این است که افراد یک جامعه نتوانند با ۸ ساعت کار شرافتمندانه نیازهای اساسی خود را تأمین کنند. بسیاری از محققان از این وضعیت اجتماعی، به بزرگترین مفسده‌ی اجتماعی نیز تعبیر می‌کنند. اگر فرد نتواند با هشت ساعت کار شرافتمندانه زندگی خود را تأمین کند و بخواهد همچنان

شرافتمندانه زندگی کردن را حفظ نماید، باید کمیت کار را افزایش دهد و بیشتر از ۸ ساعت کار کند. چنین فردی به مرور زمان دچار نابسامانی‌های جسمانی، ذهنی و روانی می‌شود و از نوعی فرسودگی جسمانی، افسردگی و عدم سلامت ذهنی رنج می‌برد. راه دیگر این است که کمیت کار را افزایش ندهد و کار شرافتمندانه را نادیده بگیرد و بنابراین به دروغ، تقلب، کم‌فروشی، احتکار، گران‌فروشی، تبلیغات نادرست، قرار دادهای ناسالم و... روی بیاورد.

خسارت چنین وضعیتی این است که شخص به لحاظ اخلاقی و روانشناختی متفاوت می‌شود، در چنین جامعه‌ای است که آسیب‌های اجتماعی پدیدار می‌شود. در واقع در جامعه‌ای که افراد با ۸ ساعت کار شرافتمندانه توانایی تأمین نیازهای اساسی خود را ندارند، مبارزه با فقر، بیکاری، اعتیاد و سایر آسیب‌های اجتماعی بی‌نتیجه است. تلاش برای کاهش آسیب‌های اجتماعی در چنین جامعه‌ای، در واقع جنگ با معلولی است که علت آن همواره ثابت و محکم سر جای خود ایستاده است.

ویژگی‌های کار شرافتمندانه

۱- قواعد و ضوابط اخلاقی در کار زیر پا گذاشته نشود.

۲- مطلوب‌های روانشناختی در کار رعایت شود، یعنی در محیط کار شادی، آرامش، امید و رضایت باطن وجود داشته باشد.

۳- کار فی‌نفسه برای فرد معنادار و دارای ارزش باشد.

جان رالز و تامس نیگل معتقدند برای اینکه آسیب‌های اجتماعی کاهش یابد و ریشه‌کن شود، اول باید وضعیت برآوردن نیازهای اساسی زندگی در جامعه تغییر کند و افراد با ۸ ساعت کار شرافتمندانه توانایی تأمین نیازهای خود را داشته باشند.

مزلو معتقد بود انسان‌ها دارای پنج دسته نیاز هستند: به رده ی اول نیازهای پنج‌گانه‌ی مزلو که به درآمد افراد بستگی دارد، نیازهای اساسی گفته می‌شود. او هفت نیاز اساسی را در ردیف اول هرم نیازها بیان می‌کند که عبارتند از: خوردن و آشامیدن، پوشاک، مسکن، ارضای غریزه‌ی جنسی، خواب، استراحت غیر از خواب و فرج (فراغت). تا این نیازهای اولیه برآورده نشود، انسان نمی‌تواند به مراتب بالاتر دست یابد.

اولین داوری درباره‌ی مثبت یا منفی بودن نظام‌های سیاسی، این است که یک نظام سیاسی تا چه حد سعی کرده است جامعه‌ای داشته باشد که افراد با ۸ ساعت کار شرافتمندانه بتوانند نیازهای خود را تأمین نمایند، و برای رسیدن به چنین وضعیت اجتماعی چقدر تلاش می‌کند. در واقع میزان فاصله‌ی نظام‌ها با این

وضعیت اجتماعی، میزان فساد نظام‌ها را نشان می‌دهد. ناتوانی، سوءنیت و سوءمدیریت نظام‌ها به لحاظ دوری از این وضعیت اجتماعی است.

برخی معتقدند اگر نظامی به چنین وضعیت مطلوبی برسد که افراد با ۸ ساعت کار شرافتمندانه بتوانند نیازهای اساسی خود را برآورده کنند، چنین حکومتی جامعه را به جایی رسانده که افراد برای اخلاقی زندگی کردن هیچ مشکلی ندارند و برای اخلاقی زندگی نکردن هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌توانند ارائه کنند. حکومت‌هایی که به این وضعیت نزدیک‌تر باشند، سالم‌تر و هر چه از این وضعیت دورتر باشند، ناسالم‌تر و مبتلا به آسیب‌های اجتماعی بیشتری هستند. عده‌ای از محققان اعتقاد دارند کشورهای اسکانداوی می‌تواند همچون سوئد، نروژ و لوکزامبورگ به آستانه چنین وضعیتی نزدیک شده‌اند.

کشور ما از چنین وضعیتی فاصله‌ی زیادی دارد و برای رسیدن به این وضعیت و از بین رفتن و کاهش آسیب‌های اجتماعی باید برنامه‌ریزی جدی داشته باشد. راه حل این نیست که به افراد آسیب‌دیده اجتماع مثل معتادان، بیکاران، فقرا و... کمک و صدقه داده شود. متأسفانه رایج‌ترین دید به آسیب‌های اجتماعی چنین منظری است، در حالی که کمک و صدقه دادن به آسیب‌دیدگان تنها نوعی تسکین موقتی ایجاد می‌کند.

در همین زمینه از پیامبر(ص) نقل شده است: جامعه‌ای روی فلاح خواهد دید که افراد در آن یک چهارم وقت خود را به کار، یک چهارم را به انس به خانواده، اقوام و دوستان، یک چهارم را به خواب و یک چهارم را به عبادت و تزکیه نفس بپردازد.

هانا آرنه فیلسوف یهودی‌تبار آمریکایی (بزرگترین فیلسوف اجتماعی قرن بیستم) معتقد است سه نوع کار را باید از هم تفکیک کرد: ۱- کارهایی که فقط برای ادامه‌ی بقا است، یعنی کارهایی که افراد برای کسب درآمد انجام می‌دهند و درآمد حاصل از کار را برای مخارج زندگی هزینه می‌کنند. ۲- کارهایی که برای دستگیری از هم نوع انجام می‌شود. کارهای خیریه در این مقوله گنجانده می‌شود. ۳- کارهایی که فرد با انجام آن پتانسیل‌های درونی خود را ارضاء می‌کند و از آن به کار خلاقانه تعبیر می‌شود، مانند شعر، نقاشی و... در این نوع کارها هر فرد در واقع خودش را نشان می‌دهد. هانا آرنه معتقد است هیچ ایرادی ندارد که افراد بیشتر وقت خود را به این نوع کار بپردازند.

پرسش و پاسخ:

۱- متفکرانی همچون نیچه معتقدند که خود اخلاق و اخلاقی زندگی کردن جزء آسیب‌های اجتماعی است؟ نظر شما در این باره چیست؟

در پاسخ باید به دو نکته را در نظر گرفت: ۱- برداشت انجام شده از دیدگاه نیچه، چقدر درست است؟ ۲- آیا اصلاً نظر نیچه درست است؟ نیچه معتقد است اخلاق‌های مسیحی و رواقی که به ما به ارث رسیده، خودشان آسیب اجتماعی هستند. او می‌گوید که اگر اخلاقی زیستن برابر با رعایت کردن اخلاق مسیحی یا رواقی باشد، آن‌گاه اخلاقی زیستن برابر با آسیب‌اجتماعی است. در واقع نیچه با اخلاقی زیستن مخالف نیست، با نوعی از احکام اخلاقی مخالفت می‌کند.

۲- آیا می‌توان گفت برخی از وضعیت‌ها و نهاد‌های اجتماعی به قدری به لحاظ اخلاقی ناسالم هستند که فرد نمی‌تواند در این‌گونه جوامع اخلاقی زندگی کند؟

دو گونه می‌توان به این سؤال پاسخ داد: ۱- اقتضانات اجتماعی هیچ‌وقت به حد جبر اجتماعی نمی‌رسند، اگر چه اخلاقی زندگی کردن در جامعه ناسالم مشکل است اما محال نیست، ۲- در نظام‌های اجتماعی که به لحاظ اجتماعی و احکام اخلاقی افول کرده‌اند، انسان‌هایی هم که به لحاظ اخلاقی سالم زندگی می‌کنند، نتیجه‌ی اخلاقی برداشت نمی‌کنند، مثل این که مورچه‌ها بر روی مداد کج، هر چقدر هم سعی کنند صاف حرکت کنند، به دلیل کج بودن مداد، نمی‌توانند.

۳- فلاسفه‌ی قدیم معتقد بودند فقط افراد مشمول احکام اخلاقی هستند، در دوران مدرنیته این شمول گسترده‌تر شد و نهادها و وضعیت‌های اجتماعی را نیز دربرگرفت. ولی با این وجود به نظر می‌رسد دایره‌ی شمول احکام اخلاقی محدود تر شده است، مثلاً در قدیم گفته می‌شد خاطرات و خیالات ذهنی افراد نیز مشمول احکام اخلاقی می‌شود، به طوری که حضرت عیسی(ع) در انجیل می‌گوید هر کس در ذهن خود با زنی زنا کند، در واقع با آن زن زنا کرده است، اما در دوران مدرن خیالات مشمول احکام اخلاقی نمی‌شوند؟ هر چیزی که اختیاری باشد مشمول احکام اخلاقی است، خیالات اگر چه خیال هم باشند، در صورتی که اختیاری باشند، مشمول احکام اخلاقی هستند و فقط چیزی که اختیاری نیست مشمول احکام اخلاقی نیست.

۴- آیا میزان اختیار بستگی به خود انسان دارد؟

بله، میزان اختیار بستگی به افراد دارد. نظریات علوم شناختی معتقدند جبر و اختیار قاعده‌ی کلی ندارد و نمی‌توان گفت همه‌ی انسان‌ها مجبورند و یا همه‌ی انسان‌ها اختیار دارند. یک فرد مختارتر است و دیگری کمتر اختیار دارد، در واقع اختیار یک مفهوم ذو مراتب است. شما دیوار سحرآمیزی را در نظر بگیرید که فاصله شما با این دیوار ده متر است و اگر شما دو متر به دیوار نزدیک شوید، آن دیوار چند متر دورتر

می‌شود، بنابراین این نظریه ولتسون کاملاً قابل دفاع است. او معتقد است هرچه بیشتر از اختیارات استفاده شود، دایره‌ی اختیارات گسترده‌تر می‌شود.

۵- فردی در جامعه‌ی ناسالم سعی می‌کند اخلاقی زندگی کند و تبعاتش را هم قبول می‌کند، ولی در صورتی که همین فرد دارای خانواده و فرزند باشد، آیا درست است که آن‌ها نیز به دلیل اخلاقی زندگی کردن یک عضو خانواده خسارت ببینند؟

این موضوع به نوع قراردادها بستگی دارد: اخلاق پیش از قرارداد و اخلاق پس از قرارداد. به این مفهوم که اگر با فردی قرارداد بسته می‌شود، به لحاظ اخلاقی باید به مقتضیات قرارداد عمل شود. حال این سؤال پیش می‌آید که به نظر شما انسان حق دارد و آیا اصلاً اخلاق به ما اجازه می‌دهد که هر قراردادی را بپذیریم؟ در این جا مشکل بزرگ این است که پیش از قرارداد اخلاقی زندگی نکرده‌ایم و هر قراردادی را پذیرفته‌ایم. انسان‌ها باید بدانند که از اول هر قراردادی را نبنند، زیرا بعد از بستن قرارداد باید آن را اجرا کنند. به‌طور مثال اگر من با فرزندانم قرارداد بسته باشم که تا پایان تحصیل و ازدواج و... آن‌ها را از نظر مالی حمایت کنم، قطعاً اگر درآمد کمی داشته باشم و بخواهم اخلاقی زندگی کنم، نمی‌توانم به قرارداد عمل کنم و ممکن است فرزندم خسارت ببیند. اما سؤال این است که چرا باید چنین قراردادی بسته شود که نتوان آن را اجرا کرد؟ متأسفانه یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم این است که به اخلاق پیش از قرارداد توجهی نمی‌کنند.